

یک گفتگو، به بهانه 7 نوامبر

## انقلاب های اجتماعی

### یکبار دیگر خیز برمی دارند

به سالگرد انقلاب اکتبر (7 نوامبر به تاریخ قدیم) نزدیک می شویم. پیرامون انقلاب اکتبر و مارکسیسم معمولا در این روزها چهره ها و احزاب بزرگ سخن می گویند و یا بیانیه منتشر می کنند. گاه سراپا ستایش و گاه با انتقادهائی نسبت به سوسیالیسمی که در شرق اروپا و اتحاد شوروی فروپاشید. اما درکنار چهره ها و احزاب، هستند کسانی که شاید نامی آشنا نباشند، اما این نا آشنائی از اعتبار کلام آنها نمی کاهد. از جمله "والتراد شلیکه" دختر یک مهاجر کمونیست آلمانی که اخیرا نشریه چپ گرای نویس دویچلند با او مصاحبه ای کوتاه کرده است و ما به مناسبت 7 نوامبر آن را منتشر می کنیم:

- در آستانه سالگرد انقلاب اکتبر قرار داریم. دیدگاه های مارکس درباره جامعه ایده آل به تحقق نپیوست. آیا باید او را کنار گذاشت؟

پاسخ: من به رونسانس دوباره مارکس معتقدم، زیرا هیچ راه دیگری وجود ندارد.  
- چرا؟

پاسخ: مارکس تنها فیلسوفی است که نیروی محرکه تاریخ انسانی را در کلیت آن تجزیه و تحلیل کرده است. دیگران فقط به اجزاء پراکنده آن توجه کرده اند. عده ای فقط به خرطوم فیل و عده ای به پشت آن دست کشیده اند و مدعی شده اند که فیل را شناخته اند. فقط مارکس جوان و انگلس بخوبی می دانستند سرمایه داری به چه مفهومی است. آنها نه تنها جنبه های مثبت آن را دیدند، بلکه جنبه های تهوع آور آن را هم بخوبی نشان دادند.

- امروز عده ای معتقد به رنسانس انقلاب ها هستند. شما هم با آنها موافقید؟

پاسخ: شاید هم اکنون نیز ما در درون آنها هستیم. یا دست کم بر اساس دیدگاه مارکس در آستانه **دوران انقلاب های اجتماعی** قرار گرفته ایم. سرمایه داری امروز گرفتار بحران است. دنیای سوم دیگر قادر به ادامه حیات به شیوه تحمیلی گذشته نیست. هم اکنون **مواد منفجره** جدید اجتماعی به وفور ذخیره شده است.

- شما ظاهرا از پیروان سرسخت مارکس هستید؟

پاسخ: متدها و تحلیل های او قانع کننده است. مارکس و انگلس برای دیدگاه های خود پیروی برده وار را درخواست نکرده اند. انگلس حتی یکبار گفت "آنچه ما درباره آینده می اندیشیم، برای نسل بعد بکلی بی تفاوت است" مهم اینست که بتوانیم برای دیدن مسائل و راه حل آنها مانند مارکس به واقعیات بنگریم. من معتقدم که بشریت چرخشی را از سر می گذراند. هم اکنون در روسیه، آلمان، هندوستان و یا هر جای دیگری که بنگرید کمون هائی وجود دارند که در آنها روابط انسانی حاکم است. سود و نفع پرستی همه چیز نیست. چنین کمون هائی همیشه وجود داشته اند و منطبق بر نیازهای انسانی بوده اند و پیوسته هم گسترده شده اند. جامعه جدید با وجود تمام موانع درحال ظهور است. من کارهای دوران جوانی مارکس را مطالعه کرده ام. جامعه نو از درون جامعه کهنه رشد می کند و انترناسیونالیسم برای او نه فقط شکلی از روابط بود، بلکه جامعه همبستگی برای کار هم مورد نظر او بود. بنابراین، آنچه مارکس گفت راه حلی نو و برای خود منحصر به فرد بود. امروز هم بشر می تواند تصمیم بگیرد در سیستمی که در بحران است و انسان را از انسان بیگانه کرده چگونه می خواهد زندگی کند. می خواهد انسان باقی بماند یا خیر. مسئله اصلی در جامعه معاصر بیگانگی کار است. اکثر انسان ها نه بخاطر شادی، بلکه برای امرار معاش و مصرف کار می کنند.

- اما میلیونها بیکار مصرف را دوست دارند.

پاسخ: آنها کار می‌خواهند. کار در ضمیر انسان است. فقط با کار است که انسان احترام کسب می‌کند. بدون کار هیچکس نمی‌داند چگونه زندگی کند. انسان بدون غریزه کار بدنیا می‌آید. کار به شیوه خود، خود را به انسان تحمیل می‌کند. حتی گوته تفاوتی بین آفرینش و کار قائل بود. دقیقاً کار خلاق از نظر مارکس منطبق بر غرائز؛ توانایی‌ها و امکانات فردی است. این تفاوت می‌کند با آن مصرفی که شما به آن اشاره کردید.

پاسخ